

دو فصل‌نامه تخصصی پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی
سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۶۱-۲۷۲

بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/وید

در شعری منسوب به رودکی

میثم محمدی^۱

چکیده

در این مقاله به بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/وید که در بیتی منسوب به رودکی آمده می‌پردازیم. در فرهنگ‌های کهن فارسی دو معنای «گم» و «کم» برای این واژه آمده و مشخص نیست معنای اصیل واژه کدام است. سعی ما بر آن است تا با بررسی نسخ فرهنگ‌های مختلف فارسی و شواهد شعری که واژه مورد بحث در آنها آمده، معنای درست واژه را دریابیم. در

۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران

این راه صورت‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه واژه را بازسازی و شناسایی می‌کنیم و گونه‌های دیگر احتمالی واژه را در فارسی دری و طبری زیدی نشان می‌دهیم. با توجه به شواهد احتمالاً معنای صحیح واژه «گم» است و معنای «کم» تحت تأثیر خصیصهٔ املایی نگارش حرف «گ» به صورت «ک» در متون قدیمی فارسی پدید آمده است.

واژگان کلیدی: رودکی، وید، وید، ویدا.

۱- مقدمه

در فرهنگ‌های کهن فارسی واژه‌هایی آمده که بسیاری از آن‌ها در گذر زمان از رواج افتاده‌اند و اکنون واژه‌هایی مرده شمرده می‌شوند. از برخی از این واژه‌ها تنها از طریق شواهد منقول در همین فرهنگ‌ها آگاهی داریم. مسئله اینجاست که این واژه‌های مهجور و معانی‌شان در استنساخ نسخ و به دست کاتبان دچار تصحیف‌هایی شده‌اند و یافتن شکل نخستین و درست آن‌ها علاوه بر دانستن چم و خم تصحیح متن، در گرو بهره بردن از ابزار زبان‌شناسی تاریخی است. اساس پژوهش‌های لغوی دربارهٔ واژه‌های کهنی که شواهد معدودی از کاربردشان در دست است، ابتدا تأیید اصالت واژه است؛ یعنی حصول اطمینان از این مطلب که با واژه‌ای سر و کار داریم که واقعاً رواج داشته و به دلیل اشتباه فرهنگ‌نویسان یا کاتبان پدید نیامده است. گاهی واژه یا معنای آن در فرهنگی کهن به اشتباه ضبط شده و به فرهنگ‌های متأخر نیز راه یافته است. گاهی اشتباه زمانی رخ می‌دهد که کاتبان در خوانش و فهم صورت منقول در نسخه به بی‌راهه می‌روند و واژه را آن‌گونه نقل می‌کنند که با صورت اصیل آن متفاوت است. در این میان ویژگی‌های خطی نسخه‌های کهن نیز مسئله‌ساز است و راه را بر تحریف و

بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/ وید در شعری منسوب به رودکی ۲۶۳

تصحیف‌ها می‌گشاید. همین مسائل باعث می‌شود تحقیق درباره‌ی واژه‌هایی که تنها شواهدی در فرهنگ‌های کهن فارسی دارند، مشکل شود. ما در این مقاله واژه وید/ وید را بررسی می‌کنیم که تنها شاهد کاربرد آن در شعری منسوب به رودکی است. در فرهنگ‌ها دو معنای «گم» و «کم» برای این واژه آمده و مشخص نیست کدام یک معنای درست واژه مورد بحث است. تا کنون درباره‌ی وجه اشتقاق و معنای این واژه تحقیقی انجام نشده و این نوشتار نخستین بار به این مطلب می‌پردازد.

۲- بحث و بررسی

در شماری از فرهنگ‌های کهن فارسی واژه وید/ وید آمده که آن را «گم» یا «کم» معنی کرده‌اند. کهن‌ترین فرهنگی که این واژه در آن آمده لغت فرس اسدی طوسی است.^۱ در این فرهنگ واژه وید به معنای «گم بوده»^۲ با شاهی از رودکی آمده است:

ای غافل از شمار چو پنداری	کت خالق آفرید بی‌کاری
عمری که مر تراست سر مایه	ویدست و کارهات بدین زاری

(اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۸۳)

در همین لغت فرس، ذیل واژه ویدا به وید اشاره شده و بیتی از دقیقی به عنوان شاهد آمده است: «گم باشد همچون وید، دقیقی گفت:

امیرا جان شیرین برفشانم	اگر ویدا شود بیکار عمرت ^۱
-------------------------	--------------------------------------

۱. این واژه در لغت فرس چاپ اقبال نیامده است.

۲. در لغت فرس اسدی که در سفینه تبریز آمده: کم باشد. ویدا نیز گویند (سفینه تبریز، ۳۰۹)

(همان: ۲۴)

در نسخه «ک» از صحاح الفرس بیت زیر شاهی برای واژه ویدا است:

امیرا از برای مدحت تو	شده عمر عزیزم زود ویدا
-----------------------	------------------------

(نخجوانی، ۱۳۵۵: ۳۲)

در صحاح الفرس در معنای ویدا آمده است: «کم باشد بفتح کاف» (همان جا). واژه وید در نسخ مورد استفاده در تصحیح این فرهنگ تنها در نسخه «د» آمده و چنین معنا شده است: «کم باشد بفتح کاف بمعنی ویدا».

روشن است که در رسم‌الخط کهن فارسی نویسه ک می‌تواند واج ک یا گ را بازنمایاند. طاعتی معنایی که در صحاح الفرس آمده، یعنی «کم» را معنای درست واژه می‌داند: «لغت ویدا در لغت فرس و جهانگیری و سروری بمعنی «گم‌شده» آمده، ولی با توجه به ضبط این کتاب صحاح توان گفت در اصل «کم شده» بفتح کاف بوده، سپس فتحه کاف را شاخه دوم کاف پارسی (سه نقطه بالای گاف) گمان کرده، آنرا به ضم گاف خوانده‌اند» (نخجوانی، ۱۳۵۵: ۳۲ پانویشت ۲۳). وی معتقد است دو بیت شاهی که از رودکی برای وید در لغت فرس آمده نشان می‌دهد باید این واژه را «کم بفتح کاف معنی کرد نه گم بضم گاف» (همان جا). اما واژه وید در شعر رودکی می

۱. در نسخه متعلق به سعید نفیسی، نسخه کتابخانه ایاصوفیه و صحاح الفرس: یکبارگی عمر (نک. اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۲۴ پانویشت ۱۰).

۲. برای آگاهی از نسخی که در تصحیح طاعتی از صحاح الفرس مورد استفاده قرار گرفته است، نک. نخجوانی، ۱۳۵۵: ۲۱-۲۳.

بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/ وید در شعری منسوب به رودکی ۲۶۵

تواند به معنای گم باشد. این معنا از شواهد واژه ویدا نیز دریافت می‌شود. احتمالاً برخی کاتبان یا نویسندگان فرهنگ‌های پس از لغت فرس صورت خطی کم را «کم به معنی اندک» در نظر گرفته‌اند و این باعث به وجود آمدن اختلاف در نسخ شده است. این اختلاف چنان بوده که فرهنگ‌های متأخرتر مانند برهان قاطع هر دو معنا را برای واژه ذکر کرده‌اند: «به معنی کم باشد که در مقابل بسیار است؛ و به معنی گم در برابر پیدا هم هست» (برهان، ۱۳۶۲: ۲۲۹۷). واژه ویدا نیز در برهان قاطع چنین معنا شده است: «به معنی وید است که گم و ناپیدا و ناپدید گشته؛ و کم و ناقص و دورانداخته باشد» (همان جا).

ترکیب «گم‌بوده» در لغت فرس نشان می‌دهد در قدیم‌ترین منبعی که واژه وید در آن نقل شده، معنای «گم» برای آن آمده است نه «کم». «گم‌بوده» و «گم‌بودگی» در متون کهن فارسی شواهد فراوانی دارد:

گر بهین عمر من آمیزش شروان	عمر گم‌بوده شروان به خراسان
----------------------------	-----------------------------

(خاقانی، به نقل از دهخدا)

حال آنکه شاهدی از ترکیب «کم‌بوده» در فارسی دری در دست نیست^۲. در ادامه خواهیم دید وجه اشتقاق پیشنهادی برای واژه وید/ وید نیز معنای «گم» را برای آن تأیید می‌کند.

۱. در نسخه ک از صحاح الفرس معنی «کم و ناقص» برای این واژه آمده است (نک. نخجوانی، ۱۳۵۵: ۳۲ پانویشت ۲۳).

۲. در قابوس‌نامه مصحح یوسفی ترکیب کم‌بودگان آمده است: «ترا ای پسر تخمه بزرگ و شریفست وز هر دو طرف کریم‌الطرفینی و پیوسته ملوک جهانی ... پس ای پسر هشیار باش و قدر قیمت نژاد خود بشناس وز کم بودگان مباش» (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۸۷: ۴-۵). در فرهنگ آندراج در معنای کم‌بودگی چنین آمده است:

اشتقاق واژه وید / وید

در پارسی مانوی واژه 'pyd' آمده است. هنینگ واژه را «گم، ناپدید» معنا کرده و آن را از ریشه 'i- «رفتن» با پیشوند apa مشتق دانسته است (Henning, 1934: 894). در اوستا ریشه 'i- با پیشوند apa- به معنی «گمراه شدن»، «منحرف شدن»، «سرگردان شدن» است (Kellens, 1995: 12). مکنزی 'pytk' را در متن‌های فارسی میانه که محققان پیش از او به گونه‌های مختلف خوانده و تفسیر کرده بودند، با واژه 'pyd(g) apēd(ag)' پهلوانی می‌سنجد.^۱ او بر اساس شواهد مختلف فارسی میانه و سنجش معنای ریشه 'i- با پیشوند apa- در اوستا، واژه 'apēdag' را به معنی «گم‌شده، ناپدید، (حیوان) سرگردان» دانسته است. واژه 'pytc' سغدی: به معنی «گم‌شده، ناپیدا» (Gharib, 1995: 8387) نیز به واژه اخیر مربوط است.

«در شمار نیابردن خود را». یوسفی با توجه به این معنی ترکیب کم‌بودگان را در اینجا «مردم بی نام و نشان و کم قدر و فرومایه» گرفته؛ هر چند احتمال خوانش این ترکیب به شکل «گم‌بودگان» به معنی سرگشتگان، گمنامان» را نیز منتفی ندانسته است (همان: ۲۷۳). با توجه به متن منقول از قابوس‌نامه که در آن عنصرالمعالی کیکلوس نسب شریف و ملوکانه فرزندش را به وی گوشزد می‌کند، به نظر می‌رسد بهتر است واژه را کم‌بودگان خواند در معنای کسانی که تبار و نام بزرگی ندارند و گم‌نامند. در شاهنامه گم‌بوده نام به معنی «گم‌نام» آمده است: چنین گفت جاماسب گم‌بوده نام / که هرگز به گیتی میناد کام (شاهنامه به نقل از دهخدا). ضمن اینکه جز همین مدخل آندراج، ترکیب کم‌بوده شاهی در ادبیات فارسی ندارد.

۱. مکنزی باقی ماندن خلاف قاعده 'p- ایرانی باستان را در موقعیت میانی در صورت‌های پهلوانی و فارسی میانه این واژه، برای تمایز آن از واژه رایج تر 'byd دانسته است (Mackenzie, 1974: 274). هنینگ واژه 'aβēd 'byd' «ضروری، لازم» را از 'upaīta* مشتق می‌داند (Henning, 1933: 168).

بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/ وید در شعری منسوب به رودکی ۲۶۷

در شاهنامه در روایت پادشاهی خسرو پرویز وقتی شاه خرداد برزین را به سوی خاقان چین می‌فرستد تا او را به تسلیم کردن بهرام چویننه قانع کند، واژه **بید** آمده که ممکن است به واژه **apēd** مربوط باشد:

چو خاقان شنید این سخن خیره	دو چشمش ز دیدار او تیره
بدو گفت: ازینسان سَخْن‌ها	که تیره کنی نزد ما آب‌روی
نیم من بداندیش و پیمان‌شکن	که پیمان‌شکن خاک یابد کفن
چو بشنید خرداد برزین سَخْن	بدانست کان کار او شد گهن
که بهرام دادش به ایران امید	سَخْن گفتن من شود باد و بید

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۷، ص ۱۹۴، ب ۲۵۳۸-۲۵۴۲)

در *برهان قاطع* ذیل واژه **بید** آمده «و به معنی بیهوده و بی‌فایده و ناسودمند باشد وقتی که مرادف باد باشد، چنانکه گویند باد و بید یعنی بی‌فایده و ناسودمند» (*برهان*، ۱۳۶۲: ج ۲، ۳۳۲). واژه **بید** در بیت مورد بحث در *شاهنامه* احتمالاً صورت تحول‌یافته از واژه **apēd** فارسی میانه است.^۱ به نظر می‌رسد این واژه در اینجا در اساس به معنی «گم» است (نک. Mackenzie, 1974: 279). واژه **بید** در *برهان قاطع* که «به معنی ترت و مرت و تار و مار و بی‌فایده» (*برهان*، ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۳۶) است نیز گونه دیگری از تحول واژه **apēd** فارسی میانه است.

۱. خالقی معنای باد و بید را به پیروی از *برهان قاطع* «هیچ و بی‌فایده» دانسته است. به باور وی اینجا «باد کنایه است از هیچ و پوچ و بید کنایه از بی‌ثمری» (خالقی مطلق، ۲۰۰۹: ۱۲۰/۴). نباید از نظر دور داشت که ممکن است «باد و بید» مرکب اتباعی باشد.

احتمالاً واژه مورد بررسی این مقاله یعنی *ویذ/ وید* را نیز باید گونه دیگری از تحول واژه *apēd* فارسی میانه دانست. روند تحول این واژه را می‌توان بدین صورت توصیف کرد:

الف) *a* آغازی دوره میانه از ابتدای این واژه افتاده است. این قاعده در بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی نیز دیده می‌شود. مثلاً *باختر* (*abāxtar*).

ب) تحول دیگر، تحول *-p-* پساواکه‌ای دوره میانه به *v* است. این تحول نیز در شماری دیگر از واژه‌های فارسی رخ داده است. مثلاً *هویدا* (*hupaydāg*)، برنا (*apurnāy* > *aburnāy*) یا وام (*apām* > *abām*)

ج) باید توجه داشت در گونه *ویذ* *d* پساواکه‌ای دوره میانه به *δ* بدل شده است. *قس*. پذیرفتن در فارسی دری که بازمانده *padiriftan* فارسی میانه است.

با توجه به این وجه اشتقاق احتمالاً باید واژه *ویذ/ وید* فارسی را نیز به معنی «گم» گرفت. معنای «گم» برآمده از خاصیت رسم الخطی فارسی است که *ک* در آن نماینده دو واج *ک* و *گ* است. همین ویژگی کاتبان و فرهنگ‌نویسان را به اشتباه انداخته و آنها از معنی «گم» به معنی «ناقص» نیز رسیده‌اند.

واژه *ویذ/ وید* به معنی «گم» را می‌توان با واژه *اوی* /*awē*/ در طبری زیدی به همین معنی سنجید:

أَنْدَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (دیلمی، سجده، ۳۲: ۱۰): اما باوی بوایم
کا در شکم زمی اما وافرینش ایم: چون ما گم بویم در شکم زمین، ما باز آفریده شویم؟

بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/وید در شعری منسوب به رودکی ۲۶۹

در این آیه «ضلال» به معنی «گم شدن» و «ناپدید شدن» است. این معنا را ترجمه های مختلف کهن قرآنی به فارسی تأیید می‌کند: «گم شده باشیم ما ۲۴، گم شویم ۳۰، گم بودیم ۴۷، ناپیدا شویم ۵۶، ناپدید شدیم ۹۰، ناپدید گردیم ۱۲۲» (فرهنگ‌نامه قرآنی، ۱۳۸۹: ج ۳، ۹۵۳). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، معادل طبری زیدی ضَلَلْنَا در این آیه اما باوی بوایم amā ba awē bū'īm است. روشن است که در اینجا اوی دقیقاً به معنای «گم» است.

تحول واژه ایرانی میانه apēd به اوی در طبری زیدی چنین روندی داشته است:

الف) تحول -p- پساواکه‌ای ایرانی میانه (> *p ایرانی باستان) در طبری زیدی به w. این تحول در طبری زیدی بسیار رایج است. قس. کویج «قفیز». فارسی میانه: kpyc (Mackenzie, 1971: 47). فروی «فربه». فارسی میانه: plpyh (Ibid,) (32).

ب) افتادن d پساواکه‌ای ایرانی میانه (> *t ایرانی باستان) پس از واکه کشیده در هجای پایانی. این تحول نیز در طبری زیدی تحولی عمومی است. قس. اومی «امید». فارسی میانه: ummēd.

واژه ویدا هرچند در صورت و معنی بسیار به وید شباهت دارد، اما از لحاظ اشتقاقی پیوندی با این واژه ندارد. ویدا از صورت فارسی میانه apaydāg «ناپیدا، ناپدید، گم» مشتق شده است (Nyberg, 1974: 21) (نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۵۳۲۱). قس. پارتی و فارسی میانه ترفانی: abaydāg «ناپدید، نادیدنی» (Durkin-) (Meisterernst, 2004: 16).

۳- نتیجه‌گیری

برای واژه **وید/وید** که تنها شاهد آن شعری منسوب به رودکی است که نخست اسدی طوسی آن را در فرهنگ خویش نقل کرده و سپس به فرهنگ‌های دیگر راه یافته، دو معنای «گم» و «کم» آمده است. دسته‌ای از فرهنگ‌ها تنها معنای نخست و دسته‌ای دیگر معنای دوم را برای واژه آورده‌اند. برخی فرهنگ‌ها نیز چون **برهان قاطع** هر دو معنا را در مقابل این واژه ذکر کرده‌اند. اسدی طوسی **وید/وید** را با واژه **ویدا** می‌سنجد و هر دو را «گم» معنا می‌کند. احتمالاً معنای درست **وید/وید** نیز همین است و در **صحاح الفرس** به دلیل ویژگی رسم الخط کهن فارسی که در آن «گ» را به صورت «ک» می‌نوشته‌اند، به اشتباه به معنای «کم» دانسته شده و همین اشتباه به فرهنگ‌های پس از آن نیز راه یافته است. این واژه احتمالاً از ایرانی میانه **apēd** به معنی «گم» مشتق شده که خود تحول یافته ***apa-ita** ایرانی باستان است. **پید** و **پید** در فارسی به معنی «بی‌فایده» و **اوی** در طبری زیدی به معنای «گم» احتمالاً همانند **وید/وید** صورت‌های تحول یافته از **apēd** هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی. (۱۳۶۵). لغت فرس. تصحیح و تحشیه علی اشرف صادقی-فتح الله مجتبائی. تهران: خوارزمی.

بررسی معنایی و اشتقاقی واژه وید/وید در شعری منسوب به رودکی ۲۷۱

اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی. (۱۳۵۶). لغت فرس. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.

حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خالقی مطلق، جلال. (۲۰۰۹). یادداشت‌های شاهنامه. بخش سوم و چهارم. نیویورک: بنیاد میراث ایران.

دهخدا، علی‌اکبر. فرهنگ دهخدا. نسخه دیجیتالی.

دیلمی، ابوالفضل. تفسیر دیلمی. نسخه شماره ۱۷۱۹۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

سفیئه تبریز. نسخه دیجیتالی کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

عنصرالمعالی کیکاووس. (۱۳۸۷). قابوس‌نامه. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۷.

فرهنگنامه قرآنی. (۱۳۸۹). با نظارت محمدجعفر یاحقی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

محمد حسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۲). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.

۲۷۲ پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی، سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۵۵). صحاح الفُرس. تصحیح عبدالعلی طاعتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Durkin-Meisterernst, Desmond. (2004). *Dictionary of Manichaean Texts. Volume III: Texts from Central Asia and China*. edited by Nicholas Sims-Williams. Part 1: *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout (Belgium): Brepols.

Gharib, Badr ol-Zaman. (1995). *Sogdian dictionary*. Tehran: Farhang Publications.

Henning, Walter Bruno. (1933). "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente". *ZII* 9. PP: 158-253.

Henning, W.B., Andreas. F.C. (1934). "Mitteliranische Manichaica aus Chinesich-Turkestan III". *SPAW*. PP: 848-912.

Kellens, Jean. (1995). *Liste du Verbe Avestique*. Wiesbaden: Reichert.

MacKenzie, David Neil. (1971). *A concise Pahlavi dictionary*. London (etc.): Oxford University Press.

MacKenzie, David Neil. (1974). "Finding's Keeping". in *Mémorial Jean de Menasce*. Louvain. PP: 273-280.

Nyberg, Henrik Samuel. (1974). *A manual of Pahlavi. Part II. Glossary*. Wiesbaden: Harrassowitz.